



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیبا، پلاک ۶
تلفن: ۹۲-۸۸۶۵۴۳۹ نمایر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۸۱۲۳۳
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharhdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۶ اذان مغرب ۲۰:۴۴ اذان صبح فردا ۴:۰۲ طلوع آفتاب ۵:۴۹

کوچ‌نشین

سرزمینی که دوست می‌داشتی



ناهید کبیری

● از همه شیشه‌ها آب می‌چکید باران اما دیگر نمی‌بارید درخت‌های دو سوی خیابان خیس و پربرگ در شاخه‌های هم سر فرو برده بودند. کف دست‌هایم انقدر عرق کرده بود که روی فرمان لیز می‌خورد. پنجره کنارم را پایین کشیدم. تا بی‌نهایت مه بود و بوی علف و جنگل و خاطره‌های آن سال‌های دانشکده در تهران... همیشه موهابت بلندتر از حالا بود. لاغرتر هم بودی. با صدای بلند هم نمی‌خندیدی... انگلیسی‌ات هم به این خوبی نبود. بعدها که در این طرف دنیا دیدمت، به مردی که در کنارت بود اشاره کردی و گفتی: «شوهرم» گفتی «پدرو» مکریکی... آمریکایی است. من هم به «بابک» اشاره کردم که با یکی از میهمان‌ها در حال خوش‌وش و خنده بود.

امروز بابک می‌توانست با من بیاید که نیامد. گفت «او!» که نیست تو هم نرو. گفت تحمل دیدن جای خالی تو را ندارد. اما پدرو گفته بود هست. گفته بود هستی... گفته بود همان‌طوری که خودت خواست‌های همیشه در کنار پدرو هستی... تا در ماشین را ببندم و بدوم به طرف خانه شما خیس خیس شدم. در نیمه‌باز بود. تو و پدرو منتظر من بودید. همراه من باد و باران هم داخل شد و در را محکم به هم کوبید.

آخرین‌باری که دیدمت دو سال پیش بود. گفته بودی دلت برای همه خیابان‌ها و میدان‌ها و بازار و دملوند و کافه نادری و درند و سر پل تجریش و پیرانشکی خسروی و گداهای در سینماها تنگ شده است... پدرو به نیمکت چرمی گوشه ایوان اشاره می‌کند. می‌نشینم. می‌گویند: «می‌دادم منتظرش هستی. همین الان می‌آورمش.» هنوز باران می‌آید. حجم مه پایین آمده و باغ را در یک رویای ابری فرو برده است. پدرو سینی حصیری و لیوان‌های نوشابه را روی میز می‌گذارد. ظرف میوه پر از برگ‌های سبز انجیر و توت‌فرنگی‌های درشت و گیلان‌های قرمز است که با بی‌صبری نگاهش می‌کنم. به جعبه مخملی قرمزی که کنار سینی است اشاره می‌کند: «اینجاست!» می‌توانی او را ببینی... داخل این قوطی... چه می‌گویی پدرو؟ دیوانه شده است؟ در جعبه را باز می‌کند. مثنی خاکستر... خاکستر تو... دهانم خشک شده است. پدرو لیوان پلور پایله‌بندی را به دستم می‌دهد. در ذرات خاکستر ت جادویی است که گیج‌م می‌کند. گیج‌گیج... فکر می‌کنم چطور توانستی با همه سول‌ها و استخوان‌هایت، با آن دست‌های کشیده، ناخن‌های مرتب لاک‌زده، چشم‌های عسلی و خاطره‌ها و فکرها و رویاهایت به یک مشت خاکستر تبدیل شوی و در این جعبه جا بگیری! (باران از نفس نمی‌افتد. عطر تو از گلدان‌های دور و بر می‌وزد و بوی محبویه‌های‌شب یا چیزی شبیه آن دیوانه‌کننده است... احساس می‌کنم آرام‌آرام ریشه‌های همه علف‌های باغ به من نزدیک می‌شوند و با احتیاط دور انگشت‌های پایم می‌پیچند بعد بالا می‌روند و مرا مثل گنجشک کوچکی در بر می‌گیرند. خودم را به طوطی‌ست مه و به صدای نفس‌های باغ می‌سپارم و خوابم می‌برد. تا به خانه برسم... از چند آسمان پرستاره و چند آفتاب و باد می‌گذرم... «بابک» با چمدان‌های بسته دم در بی‌تاب است. تندتوند قدم می‌زند و پشت سر هم به ساعتش نگاه می‌کند. دلم برایش یک‌دوره شده است. پیش از آنکه دست‌هایش را به طرف من بزاز کند، نگاهش در حوالی شکم برآمدهام چرخ می‌زند. کمی به عقب می‌روم. کف دست‌هایم را روی شکمم می‌کنم. حالا مادامهام چطور بگویم تو در من بارور شدی تا ما بن به وطن بیایی و یک‌بار دیگر در سرزمینی که دوست می‌داشتی متولد شوی...

خبر روز

«صدای چیزهایی که می‌افتند» کتاب برنده ایتالیا

● **مهر:** جایزه گرگور فون زرزوری ایتالیا به کتلیا رسید که قبل از این، جایزه آلفاگورای اسپانیا را هم برده بود. کتاب «صدای چیزهایی که می‌افتند» نوشته خوان گابریل واسکونز با ترجمه سیلیوا سیشل موفق شد تا جایزه معتبر ایتالیا را کسب کند. این جایزه دیروز در مراسمی که در فلورانس برگزار شد از سوی مائتور زری شهردار این شهر به نویسنده برنده ۲۰۱۳ اهدا شد. گروه دآوری با تقدیر از گابریل واسکونز که متولد بوگوتا در کلمبیاست و سال‌ها در اروپا زندگی کرده و دوباره به زادگاهش برگشته است، این کتاب را سرشار از واقعیتهای کلمبیایی خواندند. خوان گابریل واسکونز که یک‌بار هم با جایزه آلفاگورا برای نوشتن این کتاب تقدیر شده، متولد ۱۹۷۳ است. وی در رشته ادبیات لاتین تحصیل کرده و در بوگوتا زندگی می‌کند. او به نوشتن کتاب، ترجمه و نوشتن مقاله برای نشریات مشغول است.

توضیح

ستون «سفره تکانی» خاتم ناستین مجابی این هفته منتشر نمی‌شود.

شرق

روزنامه

چهارشنبه ۲۹ خرداد ۱۳۹۲ ۱۰ شعبان ۱۴۳۴ ۱۹ ژوئن ۲۰۱۳ ۲۰ سال دهم ۱ شماره ۱۷۶۱ ۱۶اصفحه

صندوق

ترمیم فضای فرهنگ و هنر



محمود حسینی‌زاد

امیدوارم آنچه به نام ممیزی صرف و بی‌منطق در این هشت‌سال در بستر فرهنگی شکل گرفته در دولت جدید تعدیل شود. تعدیلی در همه‌حوزه‌ها، چه در حوزه سینما، چه در حوزه مطبوعات و دیگر ابعاد هنر ایران. تا آدم دیگر شاهد وضعیتی نباشد که در آن خانه سینما را منحل اعلام کنند. دیگر نبیند که یک تئاتر در حال اجرا از روی صحنه پایین کشیده شود. ما هرگز چیز زیادی نخواست‌ایم و هیچ‌وقت هم نخواهیم خواست. اما باید فضایی ایجاد شود که دوران فقرت به‌وجودآمده در بخش فرهنگ و هنر حداقل ترمیم شود و هیچ‌وقت هنرمند و روزنامه‌نگار

یادمان

سفر به زادگاه دکتر «شریعتی» به مناسبت ۲۹ خرداد

به مقصد کویر مزیان

سعید برآبادی



۰۰۶۰۵متر به سمت جنوب که بروی دیگر از «مزیان» خارج شده‌ای و کویر تو را بغل کرده است. کویر مطلق، بی‌آنکه حتی راه باریکی برای چوپان‌ها باشد. چوپان‌ها- اگر هنوز در آن ولایت داغ هوس پروار کردن گوسفندان را در سر داشته باشند- می‌روند شرق دهات، یا شاید هم غرب و شمالش اما جنوب روستا مال دیوانه‌هاست. آنهایی که می‌خواهند شب را در برهوت «ابهت» بگذرانند. از آخرین دیدار با آخرین خانه «دکتر» در این روستا، چند سالی می‌گذرد اما تجسم روستای زادگاهش، تجسم کوجهای خلوت و تفیقه خردامه‌ای‌اش و حتی تصور آن کتابخانه کوچک، کار چندان سختی نیست. هنوز باید آنجا باشد!

از تهران که به سمت سبزوآر می‌روی، درست بعد از تالابی شهر «دورزن»، یک تالابی زنگزده و کوچک، سمت راست جاده است که رویش نوشته «به سمت زادگاه دکتر شریعتی» و پایین آن نام «مزیان» قرار دارد. همان روستایی که بعدها «علی» با نام آن توانست کتاب‌هایش را چاپ کند. «علی مزیانی»، حالا اما به دکتر علی شریعتی آشناتر است که در محاصره اس‌اس‌ها قرار گرفته. اس‌اس‌ها‌های لوده‌ای که تصویر دکتر را هدف قرار داده‌اند، چیزی شبیه به «گل به‌خودی» در فوتبال. تصویر اصلی شریعتی اما هنوز در همان روستای دورافتاده پدیدار است. درست مثل کویر مزیان که تا بد ادامه پیدا می‌کند، اگر جنون داشته باشی در روزگاری که

مردانی بیمار را پرستاری می‌کنند، یا تنها شده‌اند. «عایشه» ۷۷سال دارد و سال‌هاست هفت‌هش از پنجشنبه شروع می‌شود. او و مادرش در روستای «کلاهی» زندگی می‌کنند. روستایی ساحلی که از خانه کوچ‌کشان می‌توانند «خلیج‌فارس» را ببینند. عایشه تمامی خرداد را با اینه‌های حیاط‌شان می‌گذراند. میوه‌های خوش‌بویی که بوی دریا هم می‌دهند و عایشه چهارشنبه‌ها، غروب آنها را می‌چسبد و با عطر آنها به خواب می‌رود. صبح‌های پنجشنبه‌ش هم با مینی‌بوس، جعبه‌های انبه و مادر

جنون دیگر خبردار ندارد. در میان روستا، هر که به استقبالت می‌آید می‌داند که چه می‌خواهی، حتی نیاز نیست سوال کنی. کافلی است رد انگشت اشاره‌اش را بگیري و چند کوچپس کوجه را جلو بروی تا برسی به خانه‌ای

که دکتر سال‌هایی را آنجا گذرانده و هنوز ردپایش عمیق‌ترین حس حضور در این‌ خانه است. خاتم سرموی دکتر اگر هنوز عمری از دنیا داشته باشد، به استقبال می‌آید، درست عین خود شریعتی که در سخزوری و درویش‌منشی، آندرز خاکی بود که گویی درست از جنس همین خاک مزیان باشد، رُس سرخ‌ا داخل خانه پر است از کتاب‌ها، پر است از صدها، پر

است از تصاویر خاک‌خورده و در حال محوشدن. دکتر اما همچنان در این‌ خانه زنده است به همین امتداد. هر سال ۲۹ خرداد که تاریخ درگذشت دکتر

است، خانه شلوع می‌شود؛ اصلاح‌طلب‌ها، شاگردهای

دکتر، جوان‌هایی که دل با او دارند و البته کنج‌کوها به

مزیان می‌روند، آخرین مدخل شناخت شریعتی در این

سرزمین بی‌خاطره. می‌روند و می‌نشینند و خاطره‌بازی

آغاز می‌شود و در پایان، هندونه‌ای «دیمه» قاچ می‌شود!

بعد انتخاب با خود آدم است؛ می‌تواند پر گردد سمت

جاده و مقصدی تازه پیدا کند در اوج آرامش، می‌تواند

هم دل بزند به کویر مزیان بی‌آنکه بخواهد مقصدی

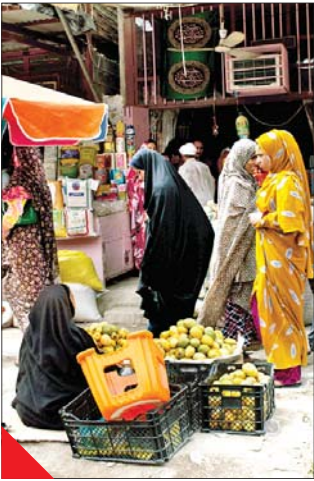
دامه پیدا می‌کند، اگر جنون داشته باشی در روزگاری که

دخترای تنه دریا

نمایی از زندگی «عایشه» در «کلاهی» میناب

زنانی با عطر انبه

آزاده تاج‌علی



پیرش را برمی‌دارد و راهی میناب می‌شود. خودش می‌گوید: هفت‌سال است که پدرم را موقع صید ماهی از دست داده‌ام و کارهای زیادی برای خرجی درآوردن انجام می‌دهم. در این‌ فصل هم، کار من و مادرم انبا (انبه) فروختن است. زن‌های میناب همیشه باید در سفرشان ترشی انبا داشته باشند و تا انباهای سال دیگر، انباه را و زیرزمین‌هایشان از آن خالی نشود. به خاطر همین، ما از این کار ضرر

نمی‌کنیم. عایشه درباره زن‌های شهری می‌گوید:

آنها لباس‌های بهتری از ما دارند، الیگوهایشان هم

بیشتر است، اما انگار که غصه‌هایشان هم از ما بیشتر

باشد، انبا فروختن در بازار شاید به چشم زنان شهری

خیلی غصه‌آور بیاید، اما برای من که البته خودم هم

به دانشگاه رفته‌ام، کار خیلی خوبی است. یک آقای

دکتر هم به خودم گفت که انبه، آدم را خوشحال

می‌کند و اگر بخوری، روحیه‌ات را روز بعد، خوب

می‌شود، به شرطی که آن را خیلی سرد خورده باشی

و همان موقع خندیده باشی.



مجسمه «بروس‌لی» در لس‌آنجلس رونمایی شد

خبر آنلاین: یک مجسمه برنزی از بازیگر و فوق‌ستاره فیلم‌های رزمی در محله چینی‌ها در لس‌آنجلس نصب شد. مجسمه هفت فوتی بروس لی روز شنبه با حضور صدها نفر در سنترال پلازا شهر لس‌آنجلس رونمایی شد. شاتون‌لی، دختر بروس لی گفت این مجسمه که اثر هنرمندی از شهر گوانگژو در چین است، اولین تندیس یادبود پدرش در ایالات‌متحده است. رونمایی از مجسمه لی هم‌زمان با چهارمین سالمرگ او و هفتادوپنجمین سالگرد محله چینی‌ها انجام شد. مجسمه‌ای از سوی بنیاد و ساخته شده است.



یک حرف، یک نگاه

وطن یعنی مادر



بهاره رهنما

● **یک حرف، روز حماسه:** ناامیدی و امید، این تنها چیزی است که مرز بین مرگ و زندگی انسان خاکی را رقم می‌زند، چه بسیار بیماری‌هایی لاعلاج که با امید سال‌ها شخص را زنده نگه داشته و گاه یک سرماخوردگی ساده که آدم ناامیدی را از پای درآورد، حماسه جمعه، حماسه جوانان رای‌اولی بود، آنها که هنوز هم برای داشتن ایرانی آباد و سربلند امید دارند و گوشه‌گوشه دلشان پر از جوانه است، و گر نه اگر بخواهیم تعداد آرای خاموش ناامید اما چشم‌انتظار و سمپات با جریان اصلاحات را در نظر بگیریم آن‌گاه شاید اعداد و ارقام زیادی عجیب به نظر برسند، میانسال‌ها و مسن‌ترهایی که هرچه زنگ زدیم و به دیدارشان رفتیم و التماس کردیم باز هم عملاً جزو آرای خاموش ماندند.

جمعه وقتی آمده شدم و این‌بار با شال بنفشم به کوچه زدم تا رای دهم، اعتراف می‌کنم که من هم کمی ناامید بودم اما شور جوانان هم‌سن و سال دخترم بود که توان و انرژی‌ام را یک‌دفعه بالا برد.

به پدر و مادرم و آدم‌هایی از این نسل زنگ زدم و گفتم تو رو به جان نوه‌هایتان از خانه در بیایید و رای بدهید مگر اعتقاد ندارید که اتفاقی نمی‌افتد؟ برای آخرین‌بار به خاطر بچه‌های ایران، به خاطر امید هنوز به‌وقوع معجزه، به خاطر ایمان هنوز به پاکی و راستی، تعدادی که موفق به متقاعدکردنشان می‌شوم اندکنند، به حوزه رای می‌روم.

جوانی راجع به شوراها از من می‌پرسد راهنمایی‌اش می‌کنم. یکی از اعضای حوزه که پشت میز نشسته با پوزخند می‌گوید: «شما انگار اصول‌دست از تبلیغ برنی دارید؟» عصبی می‌شوم و توضیح می‌دهم: «بله چون فکر می‌کنم حقم است.» این‌بار نیش‌خند می‌زند. از او رد می‌شوم، دستم دو بار جوهری می‌شود؛ برای ریاست‌جمهوری و شورای شهر. باز این اشک رسوا در لحظه سیلاب می‌شود.

خانمی که آخرین نفر پشت میز است بدون سوال احساس‌آلستار در ترک می‌کند و می‌گوید انشاءالله که خیره خانم رهنما. تشکر می‌کنم می‌روم پشت نیمکت‌های مدرسه حوزه رای می‌نشینم. اشک می‌زد و بر گه‌گاه را خیس می‌کند، دارم از بحالت می‌میرم. همه نگاهم می‌کنند.

جوان‌های دهه هفتادی می‌خواهند فهرست شورای شهرشان را از روی برگه انتلاف اصلاح‌طلبان بنویسند. بهشان نگاه می‌کنم. افتخار می‌کنم و کدها را برایشان می‌خوانم و غرق اشک، لبخند می‌زنم. جلوی در حوزه با همه‌شان عکس می‌گیرم و افتخار می‌کنم که یک دهه‌هفتادی پرشور و جسور در خانه دارم که غصه می‌خورد که چرا هنوز یک سال زود است برای رای‌دادنش به‌خاطر ایران. موقع خداحافظی در امضای یادگاری برای دخترک جوانی می‌نویسم: چو ایران نباشد، تن من مباد.

انتخابات ۹۲ تهران...

یک نگاه، شب پیروزی: پریا وقتی بچه بود اصطلاحات بامزه‌ای داشت. مثلاً می‌گفت این غذا نه گرمه، نمی‌گفت سرده یا مثلاً می‌گفت: این لباس نه خوبه، نمی‌گفت بدّه. حالا منم با نگاه پاک کودکانه از شما نه‌دوستان می‌پرسم دیدید شادی مردم ایران را؟ مردم قانع و خوبی که فقط اندکی آرامش می‌خواهند.

این مردم به امید آرامش بیشتر ریختند به کوچه‌ها و شادی کردند. آسمش را هرچه می‌خواهید بگذارید. این حماسه ۲۰ میلیونی را پای جناح خاصی هم نگذارید. با کلمات که بزاری نمی‌کنیم! این پیروزی را دست‌کم نگیریم. لاقال یادمان می‌دهد جوان ایرانی چه می‌خواهد و امیدوارم رییس‌جمهور منتخب هم ببیند که این جوان، چگونه با خلوص و با اشک شوق مسیر راه رییس‌جمهور محبوبش را تازه می‌کند. با پریا راه می‌افتم و...

آن شب با دخترکم تا چهار صبح در خیابان‌ها بودیم. دلم می‌خواست تا آخر عمر این صحنه‌ها را فراموش نکنند. تمام طول شب ترانه «روزبه بمانی» را گوش می‌دهیم.

از مردم گردو و گوجه‌سبز می‌گیریم و به مردم شکلات‌های تاتار را می‌دهیم. من اشک می‌ریزم و پریا از رمانتیک‌بودنم خنده‌اش گرفته. «روزبه بمانی» با صدای بلند دارد می‌خواند: ایران غرش شیروان، ایران مام دلبران، ایران همیشه جاویدان...

و من با اشک از دختر کم قول می‌گیرم هرگز فراموش نکنند: وطن یعنی مادر...

ادامه از صفحه اول

درس‌هایی از انتخابات

سیاسی مختلف و... نادیده گرفته شده است. این نادیده‌گرفتن نه حقیقت است و نه مصلحت. امروز یکی از بزرگ‌ترین مصلحت‌ها برای کشور گشوده‌شدن نگاه‌ها به این بخش بزرگ و قاطع جامعه است.

۵- ساختار سیاسی و رییس‌جمهور آینده کشور باید بتوانند زمینه‌های دیالوگ حقیقی میان این دو بخش شکاف اجتماعی را، به‌منظور نیل به یک وحدت اجتماعی راستین و تحقق حقیقی نهاد دولت- ملت، فراهم آورند. خطاهای مکرر گذشته در خصوص ضربه‌زدن به این روند نوبانیاید تکرار شود.

۶- ساختار سیاسی و رییس‌جمهور آینده کشور باید بدانند که مسایل و بحران‌های جاری ایران صرف پاره‌ای مسایل سیاسی، اقتصادی، یا حقوقی نیست (اگر چه به‌هیچ‌وجه، وجود هیچ‌یک از این سنخ از مسایل را در جامعه نمی‌توان نادیده گرفت). آنچه بیش از هر چیز در این میان غیاب این احساس می‌شود وجود یک «گفت‌وتمان‌نگری» شایسته و مناسب برای ایجاد و تدلوه‌بخشی به وحدت ملی در کشور است.

۷- ساختار سیاسی و رییس‌جمهور آینده کشور باید بدانند هیچ‌یک از تکنوکرات‌ها، بوروکرات‌ها، مدیران اجرایی یا نخبان‌های لبرازی و فرمایشی نمی‌توانند خلأ وجود یک گفت‌وتمان نظری شایسته را در کشور پر کنند. بنابراین رییس‌جمهور آینده کشور باید زمینه‌های دیالوگی حقیقی میان قدرت سیاسی و نخبان‌های حقیقی و واقعی در کشور را فراهم آورد. ۸- رای‌های داده‌شده به رییس‌جمهور آینده ایران حاصل گرایش جدید جامعه به نوعی عقلائیّت، دوری از هرگونه افراط‌گرایی و نیل به گونه‌ای اعتدال است. رییس‌جمهور آینده کشور به‌منظور تحقق شعار «اعتدال» باید زمینه‌های نقد مستمر و پایدار از هرگونه افراط و تفرط را در جامعه فراهم آورد. در غیر این صورت، طعم شیرین پیروزی‌های بعد‌تألمه در انتخابات اخیر بازودی و دوباره به طعم تلخ یأس و سرخوردگی خواهد گرایید.

۹- انتخابات اخیر نشان داد که بازی از همه طرف بُرد امکان‌پذیر است، تنها با این شرط که قواعد بازی به‌درستی رعایت شوند.

مخبر الدوله

افتتاح تماشاخانه «سه‌نقطه»

ایلمنامایش «پاره‌خط» به کارگردانی بدر طالعی، چهارشنبه (۲۹ خردادماه) ویژه عکاسان و خبرنگاران روی صحنه می‌رود و هم‌زمان فعالیت رسمی تماشاخانه سه‌نقطه نیز آغاز می‌شود. طالعی با اعلام این خبر در ارتباط با نمایش خود اظهار کرد: این اثر، نمایشی است با دو قصه موازی که ساختاری رئالیستی دارد که در ابتدا بی‌ارتباط با یکدیگر به نظر می‌رسد اما در ادامه، پیوند میان این دو به واسطه‌ای

ایلمنامایش «پاره‌خط» به کارگردانی بدر طالعی، چهارشنبه (۲۹ خردادماه) ویژه عکاسان و خبرنگاران روی صحنه می‌رود و هم‌زمان فعالیت رسمی تماشاخانه سه‌نقطه نیز آغاز می‌شود. طالعی با اعلام این خبر در ارتباط با نمایش خود اظهار کرد: این اثر، نمایشی است با دو قصه موازی که ساختاری رئالیستی دارد که در ابتدا بی‌ارتباط با یکدیگر به نظر می‌رسد اما در ادامه، پیوند میان این دو به واسطه‌ای